

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی  
۲۱ دسمبر ۲۰۱۳

## «بگیر که نگیرد»

عدالت خواهی از شغال درنده  
سهانش تیز نموده سالها برنده  
برفتند در اتاوا چندقاتل زرخریده  
که ظلم خلق و پرچم برمارسیده  
شاعری وزن و بی تراز

جای شک نیست، یورش یک کشور بیگانه بر یک کشور آزاد و مستقل تحت هر عنوان و پوششی که صورت بگیرد، به هیچ وجه مقدس و قابل توجه نبوده و مزدوران قلاده به گردن، سرسپرده و خود فروخته استعمارگران تاریخ زده را نمی توانند با قلم و زبان برائت دهند و نقاب بی وجدانی از رخ بدرکنند، تاریخ را فریب دهند چه تاریخ توان سره کردن و ناسره کردن را دارد.

بارها به تاریخ سرزده اید و مطالعه کرده اید هجوم بیشرمانه و سنگین، اردوی قوی را بر اردوی ضعیف یک مملکت مطالعه کرده اید اگر مؤرخین بی وجدان کوشش کردند که تاریخ یک مملکت را وارونه سازند چون خون ناحق دست از دامان قاتل بر نمی دارد آن بی وجدانها به طور شاید و باید نتوانستند تاریخ را به شکل کلی مسخ کنند و پرده بر روی داستان های واقعی تاریخ با قلم بکشند رخدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، فرهنگی شجاعت و مردانگی رزمی دولت های استعمار شده را در تاریخ، تاریخ نویسان و نوکران قلاده به گردن شان پنهان کنند. وحشت، اختناق، ترور، کشتار، بیرحمی، تاراج، ظلم، وطن فروشی، خدمت به استعمارگران و پنهان کردن واقعیت های تاریخ مانند خون نا حقیقت که نه تنها انسان ها، حتا طبیعت آن را پنهان کرده نمی تواند.

زمین های سوخته، ویرانی ها، قبرهای دسته جمعی سالها در طبیعت باقی می ماند و به نام آثار تاریخی بعد از قرن ها از دل خاک و ویرانی به بیرون کشیده می شود قهرمانان واقعی و غیر واقعی سره و ناسره می گردند، رخ دادهای تحریف شده را دو باره به شکل واقعی آن در قلب سنگی، به شکل اصلی

آن، تاریخ تصویر سازی می نماید و تاریخ مذکر و مونث نمی شناسد فجایع و کوتاهی دین پنهان نمی کند و احکام دین که خلاف انسان و انسانیت بوده باشد نزد تاریخ واقعی یک مملکت توجیه ناپذیر است. پیش از این که روی مطلب اصلی قلم کش کنم و قطعنامه اجتماعی افغان های- کانادائی به مناسبت یادبودشهادی ۵۷-۵۸ شانزده قوس ۱۳۹۲، اتاوا، کانادا را به نقد و بررسی بی طرفانه به حکم وجدان سالم که نه سیخ بسوزد نه کباب. قلم نویسند بماند شاداب.

به خاطریکه دوستان عادت به نوشته ای صاحب این قلم را دارند اگر نوشته ای که جدی هم باشد در آن نوشته من دم طنز و فکاهی راتاب و پیچ ندم فردا به شکل گله ایمیل می کنند و به گفته برادران ایرانی ما پدرقلم من را درمی آورند. به نام کوهستان که مرکز آن کاپیسا همجوار پنجشیرو پروان است و کمی از طریق ولسوالی سروبی به طرف کابل هم کله کشک می کند به پروانیان می گویند توکیستی که من نیستم من هم همسایه کابل هستم.

درولایت کاپیسا قریه ای است که به نام کهنه ده یادمی شود در زمان دفع تجاوز اول انگلیس بر افغانستان درخانه علیخان تتمدره ئی انگلیسها شکست خوردند و ازخشم قلعه تاریخی غازی علیخان تتمدره ئی رابه آتش کشیدند و به کاپیسا عقب نشینی کردند.

درقریه کهنه ده کوهستان کاپیسا انگلیس ها وافغانها دوباره روبه رو شدند جنگ حتمی بود چاره ای جز جنگ نبود و اهل قریه هم می دانستند جز راه جنگ چاره دیگری نیست.

چنداسبقال کودن که خود را کدخدای قریه کهنه ده کوهستان می دانستند نزد مجاهدین واستعمارگران انگلیس رفته گفتند که جنگ کنید ما به جنگ شما کاری نداریم ولی درقریه ما جنگ نکنید که قریه ما خراب می شود

علیخان تتمدره ئی غازی به آن کودنان به شکل خیلی آرام گفت تاجنگ ویرانی رابارنیاورد آبادی رابه دنبال خودآورده نمی تواند و یکی ازخصلت های بد جنگ ویرانی است ولی ماچاره ای به خاطرنجات وطن از دست استعمارگران جزجنگ نداریم. جنگ سرماتحمیل شده جهاد راهم بهانه نمی گیریم آزادی انسان و وطن اصل فکر و آیدایای بشردوستانه ماست نه حرف ملائی راقبول می کنیم که می خواهد به نام جهاد و جهاد بازی نان بخورد و نه حرف شما را که قریه ما ویران می شود دراین برخورد نه دین نقش دار دنه دین پرستان. آزادی، وطن دوستی، انسان وانسان دوستی ونجات انسان ازچنگال استعمارگران واستثمار گران نه تنها آرزوی ما حتا قربانی شعارمارا ساخته است. شمالاسبقال های کهنه ده که ویرانی قریه خود را از آزادی وطن تان مقدم می شمارید بروید درپهلوی انگلیس های استعمارگر و استعمارگرانی خود و فروختگانی مانند علمای دین ایستاده شوید که نسبت به ما درجنگ قویتر هستند تا هر چه بیشترقویترگردند و قریه شما هم ویران نشود.

از آن به بعد کسانی که دربین مردم درکاپیسا، پروان، پنجشیرقره باغ وکهدامن میانجگری سالم کرده نمی توانستند به آنها می گفتند«اسبقال های کهنه ده هستند»

حالا به دنبال نقداسبقال های کانادائی افغان تبار و قطعنامه اجتماعی افغان های- کانادائی به مناسبت یادبودشهادی ۵۷-۵۸ شانزده قوس ۱۳۹۲ در اتاوا کانادا به شکل جدی و همه جانبه می رویم ضرب المثلی است که یک گاو ریخی تمام پاده راجتل و مردارمی کند.

در این جای شک وجود ندارد که سردار محمدداوود بنیانگزار اصلی حزب دموکراتیک خلق بوده و حزب دست ساخته وی به نام پرچم وخلق مزدورقلاده دارروس، آگاهانه به خاطر بقای خود و رسیدن پای بادارخودخرس قطبی (یعنی روس) به آبهای گرم تا آخرین نقطه تلاش وطن فروشانه کرد و پنج و نیم میلیون آواره، دومیلیون کشته و یک میلیون معیوب و دومیلیون معتادبه اثرجنایت سردارمحمد داوود حزب دموکراتیک خلق، مجاهد، طالب و حکومت کرزی تحفه جنایتکاران دزدان و اوباشان بالااست که نه تنها ملت افغانستان و مردم دنیا و حقوق بشراست دست قدرت های بزرگ

به جنایت هائیکه در وطن رخ داده یکی به گردن دیگری اندازند حتا رهبران شان هم سکوت کرده اند که سکوت در اسلام و سیاست موجب رضا و اعتراف است وحتی سازمان حقوق بشر ساختگی بارها به این جنایت ها اعتراف کرده که جز اعتراف چاره دیگری هم نداشته است.

چرا ضرب المثل «بگیر که نگیرد» را عنوان این نوشته ساختم؟

طوری که شنیده می شود در بین افغانان متضرراوقی هائی وجودداشت که چندین نفرآن تسلیمی های ساما به حزب دموکراتیک خلق بودند و درجنایات روسها و حزب دموکراتیک خلقستان پر خونی داشتند و هم پسرخوانده و تاپیست زنده یاد میوندوال که اسناد میوند وال را به مستنطقین جلا د وی داد و به گفته «صمد از هر وقتی که من اسنادی را که به دست آورده بودیم به میوند وال نشان دادم مجبور به اعتراف شد»

این تاپیست که امروز از خیرات سرمیوندوال شاعرک و نویسندهک شده بعد از دادن اسناد باوجودیکه تا صنف ده لیسه شبانه درس خوانده بود و به همان علت دوره عسکری را دوساله در بدخشان گذشتانده بود، به مثابه پاداش تاپیست وزارت خارجه مقررگردید بعد اسنادی می سازد که حیات من درخطر است پرچی هائیکه در دولت سردارمحمد داوود به شکل مزدور سرسپرده سردار داوود خودرا در دولت جا زده بودند مانند خلیل زمرها، خیبرها، اسماعیل ها، شاه محمد دوست هاشرق هاو غیره، زمینه را مساعد دانسته، یک بست فوق العاده به نام «سکرتریت سوم قسمت حسابی» چون کلک ششم در سفارت پاکستان ساختند و به نام کاتب محاسبه در سفارت افغانستان مقیم پاکستان که یکی از دستگاه ها جاسوسی دولت های افغانستان از زمان به وجود آمدن غده خبیثه و سرطانی در منطقه (پاکستان) به وجود آمده سفارت افغانستان در پاکستان به شکل لانه جاسوسی و اعضای این سفارت جاسوس یکطرفه و دوطرفه در طول تاریخ بوده اند و هنوز هم اعضای این سفارت از طرف دستگاه جاسوسی حکومت موجوده افغانستان انتخاب می شوند

شاید این سؤال از من شود که تواز کجای دانی این آقای خاین که به ولی نعمت خود خیانت کرده به کمک حزب دموکراتیک خلق در سفارت پاکستان مقرر شده است؟

دوستان دلایلی که من می آورم اسناد، شواهد، دلایل موجود است در طول تاریخ چندین عضو این سفارت به نام جاسوس و نا خلف، مخالف قانون دیپلوماسی متهم به جاسوسی شدند و از پاکستان اخراج گردیدند تنها جاسوسان دوطرفه توانستند که مدت ها در سفارت خانه افغانستان در پاکستان باقی بمانند این تهمت نیست آفتاب با دوانگشت پنهان نمی شود.

این آقای قلاده به گردن حزب دموکراتیک خلق از زمان سردار محمد داوود تا زمان تره کی و از زمان تره کی تا زمان امین و از زمان امین تا ببرک و پیش از آمدن نجیب الله این خاین وطن فروش جاسوس به هند و از هند به کانادا قاچاقی آمد و پناهندگی داد و در لانه جاسوسی که به نام این و آن در کانادا ساخته شد این آقا مانند سنگ سیاه سخت گل سرسید جنایتکاران و وطن فروشان گردید.

حزب دموکراتیک خلق که سگان پولیس شاه و داوود را تا از کوره دستگاه جاسوسی خود آنها را به شکل سرمه نمی ساخت و داکه صاف نمی کشید دم درب خود اورا نمی گذاشت.

دولت حزب دموکراتیک خلق همه را در آزمون گذشتاند و تمام سفارت خانه ها را به خصوص پاکستان، امریکا، عربستان سعودی و ایران را از صافی دو قاطه گذشتاند مگر این قاتل میوندوال را باز درجائیکه بود او را به جایش سالها می گذارند و تبدیل نکردند.

آیا اعضای چوکی طلب حزب دموکراتیک خلق که کرسی ها را به یک دوش از دیگر ملت افغانستان می گرفتند این کرسی را در سفارت تازمان ببرک کارمل چطور به این آقا مفت و رایگان گذاشته بودند، آیا این زور شاه محمد دوست و دیگران بود یا این که او از همان اول به تصمیم روسها مقرر شده و تا آخر هم به همان زور در آنجا اجرای وظیفه

یعنی خبر کشی از افغانها را می نمود، شما خود می توانید با در نظر داشت چوکی پرستی خلقی- پرچمی ها و ضدیت شان با افراد غیر حزبی، جواب بدهید.

غیر از این شخص که باتسلیم طلبان حزب دموکراتیک خلق و یک تعداد متضررین بی خبر از خود در آن تجمع در اتلوا اشتراک کرده بودند، افراد دیگری نیز تقریباً با تاریخچه زندگانی مشابهی در آنجا شرکت ورزیده بودند، که به ترتیب آنها را معرفی خواهم نمود.

روح مطلب اینجا است که آیا تنها روس های متجاوز و حزب دموکراتیک خلق قاتل ملت افغانستان بودند و یا تمام ۴۴ دولتی که در همربابی امریکا و انگلیس به افغانستان رفتند مرتکب قتل، جنایت، قاچاق، کشت کونکار، دزدی، رشوت، چور و چپاول، اختطاف زن و مرد، لواطه و زنا به زور و سازش گری با همسایه های افغانستان شده اند؟؟ اگر تمام آنها به مانند خلق و پرچم و روسها مرتکب جنایات ضد بشری در افغانستان گردیده اند که ۱۲ سال گذشته به روشنی نشان می دهد که شده اند، این «داد خواهان» به کدام حقی، عرض و داد خواهی را از خرس مرده به کفتاران زنده و سیری ناپذیر برده اند؟؟

این استعمارگرانی که شمال آنها عدالت خواهی و بشردوستی طلب کردید، با هجوم اسکندرها، چنگیزها، تاتارها، انگلیس ها، روس ها و سایر متجاوزین در شرایط امروز چه فرق دارند؟؟ آیا این به این نمی ماند که قاضی که امروز مدعی تو است دعوی خود را تحت نظر آن پیش می بری و او به جای مدعی علیه، علیه تودعوا را به خاطری پیش می برد که خودش همسنگر جنایت کاران بوده ۱۰۰۰۰ سپاه آن مرتکب جنایت در افغانستان و خصوصاً در قندهار شده است؟؟ فرق این متجاوز با دیگر متجاوزان تاریخ زده در افغانستان چه می باشد؟؟ که چادر عدالت خواهی خود را در پیش قدم های این جنایتکاران هموار کرده، حق خواهی به نمایندگی ملت افغانستان می کنی؟؟ تا واقعیت هاراپلیوت کنی و آب در آسیاب متجاوزین بریزی!! شرم با د بر شما قلاده داران، که از قلاده ای که استعمارگران برگردن شما بسته اند شرم ندارید و فرق دو استعمارگرا را نمی کنید. از زیر چکک به زیرناوه عدالت خواهی می کند و از قاتلین ملت خودکمک می خواهید در حالی که می دانید جنایتکاران دولت کانادا تحت نام حقوق بشر، بشردوستی و دموکراسی به خاطر نفع خود پناهندگی داده است.

من می دانم که روزی باین بی پرده نویسی اتهامی به من زده می شود و به گوشه زندان انداخته می شوم چون این افتخار رساله با زبان و برشانه قلم برده ام هراس از هیچ اتهام و زندان و زندانی شدن و کشته شدن ندارم قطعنامه تان را که در آن به پای قاتلان ملت افغانستان سرتسلیم خم نموده بودید، در همان حدی که ارزش داشت شجاعانه نقد نمودم، تا مردم بدانند که ذغالی تمام آنهایی نیستند که روی شان سیاه می باشد، بلکه هستند کسانی که روی شان در جای و کار دیگری «سیاه» شده و هیچ ربطی به ذغال و ذغالی بودن ندارند.

به حیث یک افغانی که تنها از فامیل خودم مستند بر روی اسناد، بیش از ده ها نفر به وسیله جلادان خلق و پرچم این نوکران و سگان قلاده به گردن روسها کشته شده اند، به خود این حق را می دهم تا با صدای بلند اعلام بدارم: دادخواهی از خون شهدای فامیل و وطنم را حق خود و حق مردم افغانستان می دانم و نمی خواهم خون آنها را سرمایه تجار و کاسبکاران سیاسی که اغلباً دست خودشان تا مرفق به خون مردم رنگین است، بسازم و تا زنده ام به هیچ کسی این اجازه را نخواهم داد تا بر خون شهدای وطنم به نفع خود و یا اشغالگران تجارت سیاسی نماید.

همچنین از تمام کسانی که امروز می خواهند با لگد زدن به سگ مرده روسها و خلق و پرچم برای خود اعتباری بسازند، با صراحت می پرسم:

وقتی خلقی - پرچمی ها مشغول آن جنایات بودند، خود این افراد در کدام قسمت آن ماشین کشتار، اجرای وظیفه می کردند؟؟ مگر نه این است که اجرای وظیفه در یک سفارت صیقل دادن ماشین کشتار است؟؟